دوف بالفتح تر کردن دارو بآب وسودن وتر کردن مشک را مع القاف دانق
بکسر نون نادان وآدمی دستور لاغر وزبون وبفتح نون وکسر آن وداناق ششیک درهم
وآن مقدار هشت جو میانه است معرب وانگ ودوانیق جمع وا زدیاد یا بواسطه اشباع
عست برتقدیری که جمع دانق باشد وبرتقدیری که جمع داناق باشد بدل از الف است
ودوانیقی لقب ابوجعفر خلیفه ثانی از خلفای آل عباس برای آنکه یک دانق درخراج افزو
ده بود دحق بالفتح دور کردن وزاییدن زن وانداختن رحم آب منی را وقبول نکردن
آن را دحیق دور درقا بالفتح وبفتحتین سپرها که از پوست سازند جمع درقه دعق
بالفتح بیرون رکوفته کردن راه وبر انگیختن ورمانیدن دفق بالفتح ریختن آب
دافق ریزنده آب وماء دافق یعنی آب ریخته شده اسم فاعلست بمعنی مفعول
دق بالفتح وتشدید قاف کوفتن وآرد کردن وبالکسر باریک وچیزی اندک دقیق
آرد باریک وچیزی اندک دقاق بالضم باریک واندک وبالفتح وتشدید قاف کوبنده
چیزی وقصار که جامه را نیکو بدو وآرد فروش ولقب شیخ ابوعلی که از مشاهیر اولیاست
زیرا که آرد فروش بوده دلق بفتحتین جانوریست که از پوست او پوستین سازند
معرب دله دموق بالضم درآمدن برکسی با دستوری ودرآمدن صبا در کازه وشکستن
دندانهای دمق بفتحتین معرب دمه یعنی باد وبرف دمشق بکسر دال وفتح میم وکسر
آن شهریست مشهور پای تخت ملک شام بنا کرده دمشاق بن نمرود ونامه دمشق
یعنی شتر ماده تیز رفتار دورق بالفتح دال وراء پیمانه وشراب وحوض پر آب دهق
بفتحتین شکنجه کردن وشکستن وبریدن دهاق بالکسر پر ومالامال وهمچنین دهاق
مع الکاف درك بالفتح دریافتن وبفتحتین رسن پاره که بر گوشه دلو بندند و
وطبقه دوزخ وطبقات دوزخ را درکات گویند چنانکه منازل بهشت را درجات
وآنچه در پی چیزی باید آید از عوارض یقال علیه ضمان الدرك وسکون را در دین ومعنی

دق بالفتح گدائی
کنز اللغات

نیز آمده

١٢٩

نیز آمده اما فتح را افصح است دراك بالفتح وتشدید را اینک دریابنده درمك
بفتح دال ومیم آرد سفید میده وخاک نرم درموک بضم بساط وفرش وهمچنین درنک بکسر دال
ونون ودرنوک بضم دال ونون ودرنیک بالکسر وکذلک بالفتح دیک بزمین چسپیده تاریک
بخاک مخلوط دکالیک ودکاک جمع داک بالفتح وتشدید کاف کوفتن وخورد کردن
وهموار کردن وزمین کوفته وهموار کرده وبالضم کوه وراه نمای واسپان نهین پشت
وماده شتران بی کوهان دلك بالفتح بدست مالیدن ومالش دادن وادب کردن
کسی را دلوك بالضم گشتن آفتاب از بالای سر وفرو شدن آفتاب وبالفتح آنچه بر تن
مالند چون خطمی وروغن وچیزهای خوشبوی دلیك بالفتح خاکی که باد برداشته برد وطعامی
که از مسکه وخرما سازند دهك بالفتح آس کردن وشکستن وبردن زمین ونزدیکی کردن
بزن وبفتحتین دهایت بسیار زودهیت بواسطه دیك بالکسر خروس وگاهی بر بالیان نیز اطلاق
کنند دیوك بالضم جمع مع اللام دال بالفتح وسکون همزه آهسته رفتن ونرم دویدن
وبالضم وکسره همزه جانوریست چون راسو وکرك روباه وقبیله ایست از کنانه از آن قبیله است
ابوالاسود دویلی وبالکسر وفتح همزه قبیله ایست دیگر وبعضی گفته اند صحیح آنست که ابوالاسود از این
قبیله است دبل بالفتح گرد آوردن واصلاح کردن زمین بسرگین ومانند آن وببالی
زدن کسی را بعصا بالکسر سختی دبول بالضم نیرو دادن زمین را وبرخاستن هر چیز وجویهای
خورد وبالفتح بلا وزنی که فرزندش مرده باشد دبال بالضم سرگین ومانند آن دجل بالفتح قطران
مالیدن اندامهای شتر را ودروغ گفتن دجال بالفتح سرگین وبالفتح وتشدید جیم طلا وجوهر وشمشیر
وبسیار دروغ گوینده وگرده بزرگ ولقب کذاب مشهور که در آخر زمان پیدا خواهد شد دخول
بالضم درآمدن وبالفتح نام موضعیست دخل بالفتح درآمد چیزی نقیض خرج وبفتحتین تباه شدن
عقل وتن دیگر وعذر نمودن وعیب کردن در حسب کسی ودرختان انبوه وگروهی که خود را بطائفه
نسبت کنند وازیشان نباشند داخل درون واندرون درآینده ضد خارج دخیل آنکه در کا

دلوك

بعصا

دَلّ بفتح دال وتشدید لام
سیرت وحالت وهیئت
وبعضی گفته اند حسن حدیث
گویا مأخوذ از دلالت است که
ظاهر حال او دلالت می کند بر حسن
سیرت ودر قاموس گفته دل
ناهمچو هدی است بسکینه ووقار و
حسن منظر ودر مجمع البحار
دل شکل وشمائل شیخ
عبدالحق شرح مشکوة
باب جامع المناقب

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 